

«اهل الله»؛ رشته‌های اُنس با خدا

باسمه تعالی

هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد

خدایش در همه حال از بلا نگه دارد

جناب حافظ با حضور در عالمی که اگر کسی در آن عالم حاضر شود گویا خود به خود، خود را در پناه خدا احساس می‌کند، آن هم در آن حدّ که خداوند همه پرتگاه‌های لغزش و غفلت را به او نشان می‌دهد. عمده آن است که متوجه عالمی شویم که جناب حافظ متذکر آن است و آن نگه‌داشتن جانب اهل خداوند است. یعنی رعایت جانب کسانی که حضورشان در عالم، حضوری است الهی و گویا نظر به آن‌ها نظر به سایه امن الهی است در جهان. اینان تابلوی گشوده عالمی هستند که عالم مصون ماندن از لغزش‌هایی است که اهل دنیا گرفتار آن می‌شوند. بنده در این تاریخ ذیل امامان معصوم «علیهم‌السلام»، حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را نمونه چنین شخصیت‌هایی یافتیم و هر کس تا آن جایی که جانب آن مرد الهی را نگه داشت در این زمانه از لغزش‌هایی که شیطان بزرگ با انواع حيله‌هایش گسترده بود، نجات یافت و آن‌هایی که جانب حضرت امام را به هر بهانه‌ای رعایت نکردند، به انواع بلاها گرفتار شدند.

در بیت بعدی «اهل الله» را رشته ارتباط با خدا معرفی می‌کند و می‌فرماید:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

آری! جانب اهل الله را نگه‌داشتن و خود را در شخصیت آنان جستجو نمودن، نگه‌داشتن سر رشته‌ای است که به خداوند ختم می‌شود زیرا در چنین شرایطی است که شرایط اُنس با خدا از طریق مظاهرش ممکن می‌شود و گرنه باورهای ما در محدوده خدای

ذهنی محدود می ماند و معنای حقیقی دینداری که انس با حضرت محبوب است شکل نمی گیرد. از این جهت می فرمایند: «نگاه دار سر رشته تا نگه دارد» یعنی اگر می خواهید آن حضور و آن انس بماند باید نسبت خود را با انسان های الهی زنده نگه داری و در بیت بعدی می خواهد راز آنچه را که در ایات قبل مطرح فرمود را بگوید و آنچه گفته است سخنی است که با حضرت محبوب در میان گذاشته و از این جهت می فرماید:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد

از آن جهت که آشنایان به حقایق اند که می توانند سخنان آشنا به حقایق را درک کنند و محفوظ دارند، جناب حافظ به این نوع کلمات مبادرت ورزیده زیرا می داند با چه کسی سخن می گوید و می داند تنها مخاطبان این کلمات متوجه می شوند چه بگویند و چه نگویند و این بزرگ ترین هنر است که انسان بتواند هر چه می گوید حدیث دوست باشد که تنها با حضرت دوست در میان گذاشته. آیا کلمات مولای مان در نهج البلاغه این چنس نیست؟ کلماتی که سراسر سخنانی است با حضرت دوست، حتی آن جایی که خداوند را توصیف می فرمایند.

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد

حال که اگر سخن بگویم و با هر آن کس که سخن بگویم، عملاً با حضرت دوست سخن گفته ام که این اندازه سرزنده ام، تمام وجودم و هر آنچه دارم فدای آن یار و فدای آن مخاطبی که متوجه است این دلدادگی به سوی چه کسی است و همه این کلمات را صورت شعله های درون می داند که برای حضرت دوست شعله ور شده و نگه داشتن حق

مهر و وفا همین است که ما متوجه شویم جناب حافظ در این سخنان چگونه با تمام وجود در قبضه حضرت حق است و جایگاه این سخنان را در آن رابطه بفهمیم. در این حالت است که می‌فهمیم جایگاه سخنان مولایمان در نهج‌البلاغه کجا است و ما با چه رویکردی باید با آن سخنان روبه‌رو شویم.

صبا! بر آن سر زلف ار دل مرا بینی ز روی لطف بگوش که جا نکه دارد

جناب حافظ در ادامه خطاب به باد صبا ندا سر می‌دهند که چون با نسیم خود بر زلف یار که همان کثرات است و جلوات گوناگون انقلاب اسلامی است، پیچیدی و با انواع حجاب‌ها روبه‌رو شدی، به باد صبا بگو اگر حضور من و دل مرا در آن جاها یافتی و دیدی که از هیچ کدام از این صحنه‌ها منقطع نشده‌ام، پس به یار بگو که مرا محفوظ دارد تا همچنان در صحنه بمانم و در همین رابطه راهی که به سوی حضرت محبوب باز شده همچنان باز بماند و فرشتگان و کروبیان با دعای خود ما را از لغزش‌ها مصون دارد و از این جهت در ادامه می‌فرماید:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ات به دو دست دعا نکه دارد

آری ای دل! باید زندگی را طوری برای خود تعریف کنی که رابطه‌اش با عالم بالا و توجه فرشتگان به دل قطع نشود و همواره کروبیان عالم به تو نظر داشته باشند تا چنانچه در مسیر زندگی لغزشی برایت پیش آمد به مدد دعا و توجه آنان آن لغزش موجب پرت شدن و سقوط ما در دنیا نگردد و این نحوه حضور در جای خود نوعی سلوک است که انسان هر طور شده رابطه خود را با عالم معنویت محفوظ ندارد.

چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت ز دست بنده چه خیزد؟ خدا نگه دارد

با نظر به عالم معنویت، در این حالت وقتی به استاد راه گفتم دلم را از لغزش‌ها و خطورات نگه دار، مرا متوجه خداوند کرد و توجه نهایی به او که همه عالم را فرا گرفته و این رسم هر استاد راه‌رفته‌ای است که به جای جلب نظرها به خود، نظرها را متوجه خداوند می‌کنند.

غبار راهگذارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد

در خطاب به حضرت محبوب و اعلام وفاداری به هر آنچه به او منسوب است، از او می‌خواهد آن غباری که در گذرگاهش از راه بلند می‌شود کجا است تا به رسم یادگاری آن غبار را از نسیم صبا نگه دارد، نسیمی که از کوی دوست خبرها می‌آورد و با خود غبار رهگذر محبوب ازلی را بر می‌انگیزاند تا معلوم شود «خرمشهر را خدا آزاد کرد». و حکایتی است از حضور اراده الهی که از آن خطه گذشت و حال ماییم و غبار راهی که آن اراده آن را به پا کرد و با پاس داشت آن هرگز نباید فراموش مان شود که چه حضوری بود و چه نسیمی وزیدن آغاز کرد. امری و غباری که هر روز نسیم صبا به صورتی در این انقلاب به پا می‌کند و این ما هستیم که نباید از آن‌ها غفلت کنیم بلکه باید به رسم یادگار غبار آن حضور را حفظ کنیم و آن عبارت است از یادبردنِ مددهای الهی است که در لحظه لحظه این انقلاب پیش آمد.

والسلام